



سیاسی

اشاره

قصه پر غصه دموکراسی غربی و پافشاری مدعیان این دموکراسی برای صدور آن به اقصی نقاط جهان، به یک ترازوی تبدیل شده است. این قصه هر چند به یک طنز تلخ تبدیل گردیده، اما در ورای آن می توان روی دیگر چهره دروغین غرب وحشی را به وضوح مشاهده کرد. غربی که امروزه داعیه انسان دوستی اش گوش فلک را پر کرده است، خود روزگاری پیشقراول توحش ننگین بود و امروزه سردمدار توحش مدرن شده است؛ توحش مدرنی که نمایش آن امروزه در عراق، افغانستان و سایر نقاط دنیا دیده می شود. تاریخ سیاه استعمار، گواهی می دهد که کشورهای به اصطلاح صلح طلب امروزی، چه جنایت هایی که در حق بشریت روا نداشته اند. جنایت هایی که بر سنگینی کتاب ننگین قرن ها استعمار افزوده است. اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه، بریتانیا، روسیه و این اواخر ایالات متحده آمریکا و همه آنانی که در شمار استعمار می باشند، نمی توانند امروزه مدعی آزادی و برابری حقوق باشند، از صلح و پرهیز از جنگ سخن بگویند و از لزوم پرهیز از خونریزی دم بزنند؛ چرا که آنان خود محکوم به ارتکاب همه جنایاتند. در طول تاریخ و در هر جنگ و نزاعی، رد پای استعمار دیده می شود تا به نوعی به مفهوم دموکراسی از نگاه آنان بی ببریم. راستی! آن ها از کدام دموکراسی سخن می گویند؟!



علی اکبر عالمیان



آن ها از کدام دموکراسی سخن می گویند؟!

□ روی دی گ ر چ ه ر غ ر ب

ترور ولیعهد = قتل ۱۰ میلیون انسان (!)

جنگ جهانی اول که از سال ۱۹۱۴ آغاز و سال ۱۹۱۸ به پایان رسید، یکی از بدترین نمایش‌های دُول غربی و سران استعماری در عرصه جهانی بود. این نمایش که در واقع نمایش ریخته شدن خون ۱۰ میلیون انسان و مجروح شدن ۲۰ میلیون نفر دیگر بود، تابلویی از ددمنشی و آدم‌کشی استعمارگران را در پیش چشم جهانیان قرار داد. این جنگ، بین گروه متفقین



شامل: امپراتوری بریتانیا، فرانسه، روسیه، ایتالیا، بلژیک، صربستان، مونته‌نگرو، یونان، پرتغال و رومانی از یک سو و دُول مرکزی شامل: آلمان، اتریش، مجارستان، عثمانی و بلغارستان از سوی دیگر واقع شده بود. هر چند از سال ۱۸۷۱ و پس از پایان جنگ فرانسه و پروس، با امضای معاهده ورسای، آرامش نسبی در منطقه اروپای به اصطلاح متمدن حکمفرما بود، ولی این آرامش در اوت ۱۹۱۴ به سر آمد و دوره‌ای که در تاریخ به «دوره صلح مسلح» معروف شده بود، با شلیک گلوله به ولیعهد اتریش پایان یافت و ماه عسل استعمارگران تاریخ، به جهنمی فراموش نشدنی تبدیل شد.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴، آرشیدوک فرانسوا فردیناند - Archiduc Francois Ferdinand ولیعهد اتریش، در شهر سارایه‌وو به دست شخصی از اهالی بوسنی - یعنی فردی از اتباع اتریش، اما اهل صربستان بر مبنای احساس ملی - به قتل رسید. قتل ولیعهد به بهانه‌ای جهت شعله‌ور شدن آتش اختلافات در اروپا مبدل شد و زمینه را برای فراهم شدن جنگی تمام عیار و به قولی جهانی مهیا ساخت. حکومت اتریش «همدستی غیرمستقیم» در سوء قصد را متوجه حکومت صربستان می‌کرد، زیرا سلاح قاتل از زرادخانه‌های بلگراد آمده بود. بعد از گذشت سه هفته، اتریش اولتیماتومی برای صربستان فرستاد و در آن، از جمله دیگر شروط، خواهان شرکت دادن مأموران پلیس اتریش در بازجویی عامل سوء قصد شد که به منظور یافتن همدستان وی، در بلگراد آغاز شده بود. حکومت صربستان این شرط را رد کرد و به دنبال آن، اتریش به صربستان اعلام جنگ داد. جنگ اتریش و صربستان موجب بروز جنگ میان اتریش و روسیه شد؛ چرا که حکومت تزار اعلام کرده بود که اجازه نخواهد داد «صربستان از پای درآید». با خبر بمباران بلگراد، روسیه فرمان بسیج محدود داد که تنها اتریش را هدف قرار می‌داد (۲۹ ژوئیه ۱۹۱۴)؛ اما چون آلمان، هم‌پیمان اتریش، از سی سال پیش اعلام کرده بود که «ادامه تداویر نظامی روسیه» را تحمل نخواهد کرد، فردای آن روز، روسیه دستور بسیج عمومی را صادر کرد (۳۰ ژوئیه). به این ترتیب منازعه اتریش و روسیه مبدل به منازعه‌ای اروپایی شد. آلمان حالت «جنگی» اعلام کرد و در ۳۱ ژوئیه، اولتیماتومی برای روسیه فرستاد و در آن خواهان عقب‌نشینی در مورد اقدام‌های بسیج عمومی شد؛ در همین احوال، این کشور از فرانسه که از بیست و دو سال پیش هم‌پیمان روسیه بود، خواست تا در جنگ آلمان

و روسیه بی‌طرف بماند. حکومت فرانسه از پذیرش این درخواست خودداری کرد و همزمان با حکومت آلمان، تصمیم به بسیج عمومی گرفت. اول اوت، آلمان به روسیه اعلان جنگ داد. دوم اوت، به رغم اساسنامه بین‌المللی بی‌طرفی که از بلژیک حمایت می‌کرد، آلمان با تهدید از این کشور خواست که به ارتش‌های آلمانی اجازه عبور دهد. با پایمال شدن بی‌طرفی بلژیک، بریتانیای کبیر تصمیم گرفت در کنار فرانسه و روسیه وارد جنگ شود، اما ایتالیا که از سال ۱۸۸۲ هم‌پیمان اتریش و آلمان بود، اعلان بی‌طرفی کرد. بدین ترتیب ترور یک ولیعهد، آتش زیر خاکستر را مشتعل کرد و به جنگی دامنه‌دار و جهانی تبدیل شد. جنگی که بیش از آن‌که معلول ترور یک ولیعهد باشد، معلول این عوامل سه‌گانه بود: ۱. دشمنی فرانسه با آلمان بر سر نواحی آلزاس و لورن که در سال ۱۸۷۱م از دست داده بود ۲. کشمکش روسیه و آلمان بر سر ناحیه بالکان، که روسیه برای دست یافتن به دریای مدیترانه و آلمان برای تسلط اقتصادی به شرق نزدیک، به آن نظر داشتند. ۳. رقابت شدید مستعمراتی و بحری آلمان و انگلستان. بدین طریق؛ استعمار و به ویژه غرب وحشی، به جنگی دست زد که کاملاً خانمانسوز بود. ترور ولیعهد جوان اتریش، خود عاملی شد تا نقاب از چهره غرب و شرق (روسیه و اقمار او) به کنار رود و





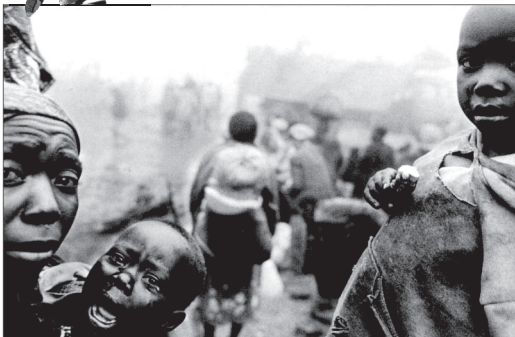
جنگی را موجب شود که میلیون‌ها کشته و زخمی در پی داشته باشد. این گونه شد که اولین جنگ جهانی به سبب نزاع درونی در میان استعمارگران، به آتشی فراگیر که همه ملت‌ها را دچار خسران می‌کرد، تبدیل شد.

اخطاری که جدی گرفته نشد!

«اروپا هرگز روی صلح را نخواهد دید... مگر آن که مسئله یهودیان حل شود... بر روی کره زمین به حد کافی جا برای اقامت یهودیان وجود دارد... برای حل این مسئله فقط دو راه وجود دارد؛ اول این که یا باید اروپا و جهان در مقابل خواسته‌های من سر تعظیم فرود آورد و کلیه یهودیان را به جزیره متروکی بفرستند، یا این که با من به مقابله بپردازند که در آن صورت نیز نسل یهود نابود خواهد شد و نسل‌ها و ملیت‌های دیگر نیز از این نابسامانی سهمی خواهند گرفت...» این اخطار از سوی آدولف هیتلر، رهبر نازی‌های آلمان، بعدها به واقعیتی تلخ مبدل شد؛ واقعیتی که نتیجه آن جنگی سهمگین و پر تلفات بود. این جنگ که بعدها به جنگ جهانی دوم شهرت یافت، طی سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ م، بخش وسیعی از اروپا و سایر ممالک را فرا گرفت و ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه را گرفتار خوی برتری‌طلبی هیتلر و دیوانگانی از قبیل موسولینی و ... کرد. در یک سوی این جنگ، گروهی که بعدها با عنوان «متفقین» مشهور شدند و شامل کشورهای نظیر ایالات متحده، روسیه، فرانسه و بریتانیا می‌شد، در مقابل گروهی دیگر موسوم به «متحدین» با محوریت: آلمان، ایتالیا و ژاپن قرار گرفتند. شکل‌گیری این جنگ نیز بر اثر خوی برتری‌طلبی و چشم طمع به دیگر کشورهای شکل پذیرفت.

صدور دموکراسی غربی زده شد. مردم هیروشیما در این تاریخ، اولین محموله دموکراسی غربی‌ها را دریافت کردند:

«یک بمب اتمی فوی با تلفات ۱۳۰ هزار نفری و تخریب ۹۰ درصد شهر». دومین محموله، اما سه روز بعد و در حوالی ظهر، این بار برای مردم ناکازاکی ارسال شد: «بمب اتمی این بار



درآوردند، عاقبت در پشت درهای ورود مسکو با دژی آهنین مواجه شدند و این گونه بود که ارتش نازی که شعار فتح همه دنیا را سر داده بود، زمینگیر شد و در سال ۱۹۴۵ نیروهای متفقین به پیروزی رسیدند و این پیروزی که با تلفات میلیونی غیرنظامیان همراه بود، برگی دیگر بر کتاب قطور جنایات کشورهای غربی افزود.

هیروشیما و ناکازاکی؛ جایی برای تجلی دموکراسی غربی

کتاب قطور جنایات غربی‌ها به سرکردگی قدرت جدید استکباری؛ یعنی ایالات متحده آمریکا، تنها با پیروزی متفقین به پایان نرسید، بلکه جنایت‌بارتر از قتل عام میلیونی این جنگ، حمله اتمی به دو شهر مهم ژاپن بود، تا بدین صورت پرده جنایات غربی‌ها کامل‌تر شود. ساعت نه و ۱۵ دقیقه صبح ششم اوت ۱۹۴۵ میلادی، اولین جرقه

جنگی را موجب شود که میلیون‌ها کشته و زخمی در پی داشته باشد. این گونه شد که اولین جنگ جهانی به سبب نزاع درونی در میان استعمارگران، به آتشی فراگیر که همه ملت‌ها را دچار خسران می‌کرد، تبدیل شد.

اخطاری که جدی گرفته نشد!

«اروپا هرگز روی صلح را نخواهد دید... مگر آن که مسئله یهودیان حل شود... بر روی کره زمین به حد کافی جا برای اقامت یهودیان وجود دارد... برای حل این مسئله فقط دو راه وجود دارد؛ اول این که یا باید اروپا و جهان در مقابل خواسته‌های من سر تعظیم فرود آورد و کلیه یهودیان را به جزیره متروکی بفرستند، یا این که با من به مقابله بپردازند که در آن صورت نیز نسل یهود نابود خواهد شد و نسل‌ها و ملیت‌های دیگر نیز از این نابسامانی سهمی خواهند گرفت...» این اخطار از سوی آدولف هیتلر، رهبر نازی‌های آلمان، بعدها به واقعیتی تلخ مبدل شد؛ واقعیتی که نتیجه آن جنگی سهمگین و پر تلفات بود. این جنگ که بعدها به جنگ جهانی دوم شهرت یافت، طی سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ م، بخش وسیعی از اروپا و سایر ممالک را فرا گرفت و ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه را گرفتار خوی برتری‌طلبی هیتلر و دیوانگانی از قبیل موسولینی و ... کرد. در یک سوی این جنگ، گروهی که بعدها با عنوان «متفقین» مشهور شدند و شامل کشورهای نظیر ایالات متحده، روسیه، فرانسه و بریتانیا می‌شد، در مقابل گروهی دیگر موسوم به «متحدین» با محوریت: آلمان، ایتالیا و ژاپن قرار گرفتند. شکل‌گیری این جنگ نیز بر اثر خوی برتری‌طلبی و چشم طمع به دیگر کشورهای شکل پذیرفت.

پس از فتح حبشه و آلبانی به دست ایتالیا و مداخله آلمان و ایتالیا در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹ - ۱۹۳۶) و حمله ژاپن به چین و الحاق اتریش و چک‌اسلواکی به خاک آلمان، جرقه‌هایی از جنگ فراگیر زده شد. دولت‌های انگلستان و فرانسه در مقابل این وقایع، سیاست معروف به «سیاست مسالمت‌آمیز» را پیش گرفتند که با انعقاد پیمان مونیخ در سال ۱۹۳۸ به

با تلفات ۷۵ هزار نفری». سال‌ها بعد در یکی از طبقات زیرین سازمان ملل متحد در نیویورک، یک بطری شیشه‌ای که در اثر حرارت بمب اتمی که بر سر مردم بی‌گناه ناکازاکی پرتاب و ذوب شده بود را در معرض نمایش گذاشتند. این شیشه در اثر حرارت شدید، شکل و فرم خود را از دست داده بود. نمایش این شیشه، بیان این نکته بود که پوست و گوشت و استخوان مردم نیز طبیعتاً در اثر شدت صدمات این بمب خانمانسوز به شدت سوخته و خاکستر شده است. این نمایش دموکراسی آمریکایی در ژاپن، هر چند با کشته و زخمی شدن ۲۰۰ هزار تن از مردم بی‌گناه همراه بود، اما تلفات آن در همین مقدار باقی نماند، بلکه تعداد زیادی از مردم ژاپن، بعدها بر اثر ابتلاء به سرطان ناشی از آن بمب‌های اتمی، جان خود را از دست دادند. این نمایش دموکراسی، ظهور قدرت جدیدی به نام ایالات متحده را خبر داد و یانکی‌ها نیز جهت تثبیت هژمونی برتری طلبی خود، فقط به این جنایت بسنده نکردند، بلکه جهت آنچه گسترش دموکراسی در جهان می‌خواندند، به جنایاتی دست زدند که ذکر چند نمونه از این دست جنایات بر ددمنشی مدعیان صدور دموکراسی صحنه می‌گذارد:

۱. ویتنام: پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، شاید بتوان وحشیانه‌ترین آدمکشی قرن توسط آمریکایی‌ها را در کشوری کوچک در قسمت جنوب شرقی آسیا به نام ویتنام دانست. تهاجم گسترده آمریکا به ویتنام با استفاده از ۵۴۰ هزار سرباز آمریکایی - که در نوع خود یکی از بزرگ‌ترین لشکرکشی‌ها در طول تاریخ به حساب می‌آید - حدود ۱۴ سال به طول انجامید تا بدین طریق به ادعای یانکی‌ها، دموکراسی در ویتنام حاکم شود. تعداد تلفات ارتش آمریکا در این جنگ خانمانسوز، بیش از ۲۱۱ هزار نفر اعلام شد و طبیعی است چندین برابر این تلفات



نیز، مردم ویتنام قربانی جاه‌طلبی‌های سران کاخ سفید شدند. از جمله اقدامات سیاه ارتش آمریکا در این جنگ، استفاده از یک نمونه بمب‌های شیمیایی محتوی مواد نارنجی رنگ به نام «Agent Orange» بود که تاکنون نیز اثرات منفی خود را بر مردم ویتنام و حتی خود سربازان آمریکایی گذاشته است. هفتم ماه می سال ۱۹۷۵، در واقع پایانی ناکام بر صدور دموکراسی آمریکایی‌ها به ویتنام بود تا بدین ترتیب جهانیان از نتایج این صادرات آمریکایی مطلع شوند.

۲. گرانادا: کشور کوچک گرانادا در قاره آمریکا نیز در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳، طعم تلخ دموکراسی صادره از کاخ سفید را چشید. رونالد ریگان - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - در حالی که قتل مردم ضعیف و فقیر گرانادا روی آورد که در همان زمان، کمی آن سوتر برای نجات دادن سه وال که در آب‌های یخ زده آلاسکا گیر کرده بودند، مرتباً با مسئولان آلاسکا تماس می‌گرفت تا از حال وال‌ها مطلع شود. او در حالی جهت نجات وال‌ها پنج میلیون و هشتصد هزار دلار هزینه کرد که مردم بی‌دفاع گرانادا در زیر چرخ دموکراسی آمریکایی له می‌شدند تا بدین طریق مشخص شود از نگاه یانکی‌ها، ارزش یک حیوان از انسان بیشتر است (!)

۳. فیلیپین: ساکنان جزایر فیلیپین، با استفاده از نوشته‌های هوزه رزال «Jose Rzal» و تحت رهبری امیلیو آگونیالدو «Emili Aguinaldo» خواستار استقلال کشور خود



که تحت استعمار اسپانیا بود، شدند. در سال ۱۸۹۸ میلادی، آمریکا در فیلیپین وارد جنگ با کشور اسپانیا شد و یک سال بعد این جزایر را از اسپانیا گرفت. مردم فیلیپین، کماکان به شورش مسلحانه خود برای یافتن استقلال ادامه دادند، ولی دولت آمریکا در طول سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ میلادی، این حرکت را سرکوب و استقلال‌طلبان را قلع و قمع و رهبر آنان را نیز دستگیر کرد. در بعضی کتب تاریخی آمریکا، این کشتار را بسیار زیاد و بی‌رحمانه نقل کرده‌اند و بعضی بر این باورند که تعداد این کشتار به بیش از ۲۰۰ هزار نفر بالغ شده است. ظلم و جور و سرکوب و غارت و جنایات آمریکا در این جزایر، کماکان ادامه دارد.

هر کجا جنگ است، پای آنان وسط است در طول تاریخ و در تمام جنگ‌های معروف دنیا، پای استعمار در میان بوده است، تا بدین طریق چهره واقعی آنان مشخص شود. نه فقط جنگ جهانی اول و دوم، بلکه در سایر جنگ‌هایی که تلفات جانی زیادی در پی داشته، دست ننگین غرب وحشی دیده می‌شود. در این میان می‌توان به چند جنگ مهم اشاره نمود:

۱. **جنگ اجتماعی یا جنگ ماری:** «مبارزه خونین متحدین ایتالیایی روم، برای به دست آوردن مزایای شامندی روم (۹۰ - ۸۸ ق.م.)»
۲. **جنگ انتقال یا جنگ میراث «War of Devolution»:** «جنگی که لوئی فرانسه برای گرفتن هلند اسپانیا به راه انداخت (۱۶۶۸ - ۱۶۶۷ م.)»
۳. **جنگ بارون‌ها «Barons War»:** «جنگ بین شاه و بارون‌ها در انگلستان (۱۲۶۷ - ۱۲۶۳)»
۴. **جنگ تریاک «Opium War»:** «جنگ بین بریتانیا و چین (۱۸۴۲ - ۱۸۳۹)»
۵. **جنگ داخلی آمریکا:** «جنگ خونین بین ایالات شمالی کشورهای متحد آمریکا با

ایالات جنوبی آن که با نام‌های جنگ سرپیچی، جنگ انفصال و جنگ استقلال جنوب نیز معروف می‌باشد. (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱).

۶. جنگ داخلی انگلستان: «جنگ داخلی بین طرفداران چارلز و هواخواهان پارلمنت (۱۶۴۲ - ۱۶۴۶).

۷. جنگ دهساله: «جنگ

کوبایی‌ها با اسپانیا جهت رهایی کوبا از استعمار اسپانیا (۱۸۷۸ - ۱۸۹۸).

۸. جنگ سی ساله: «جنگ عمومی اروپا، که صحنه آن بیشتر در آلمان بود (۱۶۴۸ - ۱۶۱۸).

۹. جنگ شبه جزیره: «جنگ فرانسه در شبه جزیره ایبری بر ضد بریتانیا و نیروهای داوطلب اسپانیولی و پرتغالی (۱۸۱۴ - ۱۸۰۸).

۱۰. جنگ شمالی: «جنگ عمومی اروپا که پیش از همه، نواحی شمالی این قاره به ویژه سوئد را در بر می‌گرفت (۱۷۲۱ - ۱۷۰۰).

۱۱. جنگ صدساله: «عنوان جنگ‌های فرانسه و انگلستان در (۱۴۵۳ - ۱۳۳۷).

۱۲. جنگ‌های اروپایی انقلاب فرانسه: «جنگ عمومی اروپایی که در نتیجه انقلاب فرانسه، سبب وحشت سلاطین و اشراف و روحانیون ممالک اروپا از نشر افکار انقلابی بین طبقات پایین در گرفت (۱۸۰۲ - ۱۷۹۲).

۱۳. جنگ‌های صلیبی: «نام رشته جنگ‌هایی که مسیحیان اروپا بین قرون ۱۱ و ۱۳ م به منظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین، انجام دادند.

این جنگ‌ها سند متقنی بر نادرستی ادعای استعمارگران در صدور دموکراسی و انسان دوستی است؛ چرا که آنان اعتقاد به دموکراسی ندارند.

این غرب وحشی و وحشی

حکایت دموکراسی صادراتی غربی‌ها، فقط منحصر به راه اندازی جنگ‌های خونین نیست، این فقط بخشی از ابعاد این قصه تلخ است. در روی دیگر سکه



می‌توان تجلی دموکراسی غربی را در ساقط کردن حکومت‌های مردمی و روی کار آوردن دیکتاتورهای جای گرفته در قدرت و مسحور در تباهی، به روشنی مشاهده کرد. دیکتاتورهایسی نظیر پینوشه در شیلی، عیدی امین در اوگاندا، میلوشویچ در صربستان، صدام حسین در عراق و

... با چراغ سبز غرب وحشی بر سر کار آمدند و پس از آن که توسط همین مدعیان دروغین دموکراسی به انواع سلاح‌های غیرمتعارف و حمایت‌های پیدا و پنهان آنان مجهز شدند و در نتیجه به قتل عام میلیون‌ها تن از هموطنان خود و سایر

ملل دنیا پرداختند، توسط دوستان سابق خود یعنی غربی‌ها از صحنه سیاست محو شدند. بر اثر همین حمایت‌ها، چه بسیار انسان‌های آزادیخواهی که از دم تیغ غرب وحشی



وحشی گذشتند. سالوادور آلنده و ارنستو چه‌گوارا از منطقه آمریکا، عمر مختار از منطقه آفریقا، رئیس‌علی دلواری، امیرکبیر، کوچک‌خان جنگلی از ایران و صدها آزادیخواه دیگر، قربانی همین دموکراسی صادراتی غربی‌ها شدند. بر این کارنامه سیاه، باید جنگ‌های طولانی و قومیتی که در بسیاری از کشورها از جمله رواندا و کامبوج اتفاق افتاد و محصول آن قتل عام میلیون‌ها انسان بی‌گناه بود را نیز افزود تا دموکراسی دروغین دنیای غرب بهتر شناسانده شود.

گستره جنایات و خونریزی آمریکایی‌ها تمام دنیا را در بر گرفته است. امروزه در هر نقطه از دنیا، اثرات سوء صدور دموکراسی آمریکایی دیده می‌شود. پاناما، هائیتی، زبیر، سودان، لیبی، عراق، ایران، افغانستان، چین، کلمبیا، السالوادور و ده‌ها کشور بزرگ و کوچک جهان، طعم تلخ دموکراسی غربی را چشیده‌اند.

منابع و مأخذ:

۱. پیرنون، جنگ جهانی اول، مترجم: عباس آگاهی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
۲. فرانکو باندینی، جنگ دوم، سعید کنعانی، انتشارات کانون معرفت، تهران، بیتا.
۳. دوپویی ترور نوبت، تاریخ جنگ‌ها، مترجم: پیروز ایزدی، انتشارات: مؤسسه مطالعات دفاعی و امنیتی دافوس، تهران، ۱۳۸۱.
۴. سیدهاشم میرلوحی، آمریکا بدون نقاب، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۸۰.